

## بامیثا

نوعی از حیوان که در فکر فساد بکمر سردگر صاحبش اندک کسی نمیرساند  
 بکیرم دوم ویای معروف بنام مثلثه بلفیت میرانی نام گیاه است  
 بنبات بدعوی عصاره آن را نیز نامیثا گویند و شبنم و بجز و همسر  
 نه اندن و نشسته خطاست از ما ۱۰۱ -

## ما حاضر

لفظ حاضر از لغت فنی و فضا و جبرانی که حاضر شده در فارسیان هم  
 طبعی نام قلیل است بکلف که موجود و حاضر شد لهذا بلحاظ اهمیت یا  
 تنگیز را نیز آورده حاضر گویند و الا یا تنگیز در آن فعل ماضی چه  
 معنی دارد بخلاف لفظ مادام که از جهت مصدریم می شده است  
 براسه تعیین وقت پس برای چیز است لیکن چونکه نزد  
 فارسیان مادام را اهمیت برای چیز تعیین است عمل شده است  
 لهذا یا تنگیز در آن آوردن خطاست از چهار عجم و مسطی است  
 و نمایان -

## مادریان

لفظ مفرد است جمع نیست بمعنی کاسپ ماده و هاجت بالحق  
 لفظ اسپ ندارد پس اسپ مادریان گفتن خطاست و ماده دیگر حیوانات  
 را مادریان نمی گویند خاص ماده اسپ را گویند نظیر اسپین است  
 که مادریان تمام یک لفظ است و میتوانند که مزید علییه بود چون  
 سالیان بمعنی سال از بهار عجم

سباو

بیمبی

نفع صحیح و بضم خطا نفعی باد که بر اے دعا باشد

تفخیم با موحده بر یا تختانی سپید کرده قوت باه و بدون باه

تختانی در تشدید غلط است بدانکه بی بی نسو است بمبیده که صیغه

سوم است بر و از هر صده از انات تفخیم یا نحو از زاده بی زت بار

تختانی کسور بقانونیکه بفتیده باه کسور از باه مشدد که قابل

درست صحیح شد در وقت نسبت چون سیدی و بی می

بکسر ال مملو در در سیر یا بنده و این لفظ بجای مصدر بکسر

وال که بمعنی در و سر و منته است آوردن خطاست چنانچه

بعضی در انشا نویسنده که مصدر خدمت شوم در تصویرت

مصدر باید نوشت

متصدع

متفاوت

فال گیرنده این لفظ را و او نوشتن خطاست بجای او و همزه

نوشتن و خواندن صحیح شد با این شکل متفاوت

نفع بیم و سکون تا سه فوقانی بمعنی پشت و بمعنی ستوار و جا

بلند و سخت و مجازا یعنی عبارت کتابی که شرح آن توان کرد بمعنی

مذکور و همچنین خواندن خطاست که قلم بنجمین در فارسی صیغه

تقی است از قیاس

بکسرین معجزه پریشان و غراب و معدوم در تصویرت ما خود است

متلاشی

تن

از لاشی و این قسم اشتقاق از مرکبات بسیار آید و آنچه که در مردم  
متلاشی بمعنی تلاش و تلاشی کنسندره مشهور است محض غلط چیرا  
که تلاش لفظ ترکیبیت و از الفاظ ترکی و فارسی بطور عربی اشتقاق

کردن خطاست اگر چه به قدرت بعضی فارسیان کرده اند انادو کالمعوم

فریاد خواه که زبان زد بعضی مردم می شود محض غلط چیرا که این را از

تلاشی مزید ناقص می دانند و حال آنکه مصدری که بحجت این

اجوفت صحیح بجای آن مستغاثی است بمعنی داد خواه بدو معنی

آنکه مستغاث صیغه مفعول است بمعنی کسی که از در ادرسی خوا

چنانکه مستعان و یاسه تختانی در آخبر برای نسبت یعنی نسو

بمستغاث و آن داد خواه باشد دیگر آنکه مستغاث صیغه مصدر

می نیز میتواند شد چیرا که مصدر می بر وزن صیغه مفعول ظرف

می بدو یای تختانی برای نسبت یعنی نسو است

لفظ صحیح است و آنچه بضم مشهور است غلط چیرا مصدر می از ثلاثی مجرد

بضم اول مستعمل شده از تحقیقات میرزا و احراری -

بفتخنین و تشدید لام مفتوح جاے فرود آمدن منزل و مقام

مردم از موته و کشف و بضم خطاست -

بضم میم و فتح جاے و تشدید او مفتوح و طاسه محله جاے

مستغاثی

محببت

محلّه

محوطه

احاطه کردن و جاسه نگاه داشتن و جای گرد آوردن و این صیغه  
 هم ظرفست از باب تفعیل که در وقت علت است سواست لام  
 که تفعیل و تبدیل نمی پذیرد هیچ شیم و سکون جا غلط است چه  
 صحیح و داشتن حرف علت در بیغته ظرفت ابوت از ثانی مجرد بار  
 موافق ثابت نشاید یا آنکه در حال محوطه بود و شش پنجم و ششم  
 و سکون و اواز گشتن تمام صلوات شده فقط محوطه یعنی  
 هم ظرفست عمل شده است.

مخافه

چیز است مانند هودج که زمان در آن سوار شوند و آنکه خاف بضم  
 میم بدون تشدید درست نباشد صحیح به تشدید است چرا که این  
 صیغه هم ظرف مضافست از باب مفاعله مگر آنکه فارسیان تحقیق  
 خوانند جائز باشد.

مخفت  
 مخیم

نفع میم صیغه نهی است از گفتن بر خلاف شرح عبد الواسع بر بوشانی  
 بضم میم و سکون خاف مجرد و فتح یا رتختانی جاسه بر پا کردن خمیه و  
 بضم میم و فتح خاف معجز و تشدید یا رتختانی مفتوح بر وزن معظم  
 جای استاده کردن خمیه در صورت اول از باب فعال در صورت  
 ثانی از باب تفعیل و فتح اول خطاست چه هر گاه از ثانی مجرد گرفته  
 شود مخامم باید نوشت چنانکه مقام و مقام از تخت بجها بر عم بر ج.

مدرسه

لفتح و راسه جمله کسور جای درس و تدریس لفتح ترا و سکون را

معلمه در و غلط از منزل - حافظه فریاد طاق و رواق مدرسه

قبل و قال فضل : زینبا بنماک کوی تو مار و نهاده ای کم -

اگر چه در عربی صیغه هم مفعول است و فارسیان بمعنی ذکر نیز استعمال

کنند از چراغ هدایت -

مذکور

مربوب

صیغه هم مفعول از ریب است نباشد چرا که ریب با هم

ترسیدن لازم است و صیغه مفعول از لازم درست نباشد

بجای آن مرعوب بعین جمله صحیح باشد از ریب که بمعنی ترسانیدن

چنانکه در صراح -

مروت

بغمتین و تشدید از مفتوحه مردی و مردی داین ما خود است

از هر که بمعنی مرد شهید از مؤبد و کشف و منزل صراح و ضم اول

فتح ثانی خطا است - سوری فسر باید که یکم بود و قوت

نموده کفانش بقدر مروت نبود -

مرعوب

مرض

بمعنی بطل و بعضی گفته که خردس لیکن دل اقوی است از بران -

بفتح بین هم از بزرگ بسکون را در جمله خطا است و جمع این مرضی

الف مقصوده سوری فسر باید که اگر عاشقی سر مشوا مرض

چو سوری فرو شوی دست از غرض - کما قال الله تعالی

فَاتُوا بِهِم مَرَضًا فَزَادَهُمُ اللَّهُ  
مَرَضًا

مرسول

این لفظ من حیث اللفظ عربی صحیح نیست بجای لفظ مرسول  
لفظ مرسل بفتح سین مطلقه بمعنی فرستاده شده استعمال باید کرد از  
بجای عجم و لفظ مرسول بمعنی فرستاده شده در هیچ کتابی یافت<sup>نشده</sup>  
چرا که اسم فاعل و هم مفعول از رسالت که مصدر ثلاثی مجرد است  
در کلام عرب استعمال نشده.

مرسوله

بمعنی فرستاده شده غلط است و بجای آن صحیح مرسله است بفتح  
سین زیرا که مصدر از رسال آمده است نه از رسالت از مرسل -

مرثیه

لفظ و کسر مشابه و فتح یا ت تحتانی صفت مرده از کشف و صراح  
و منتخب و بسین مطلقه نوشتن و تشدید تحتانی خواندن خط است  
ملاطافه غنی گوید **ع** آن شروع بقتل من دانسته میان است  
در مرثیه ام معنی آری یک توان است -

مرزیت

لفظ میم و کسر زایه معجزه تشدید بای تحتانی مفتوح افزونی و زیادت  
فضیلت از منتخب موند و صراح و بضم میم و فتح زایه معجزه تشدید  
تحتانی روغن زیت مالیده شده و در بعضی توفیقات کسری بجای  
این لفظ مزین نوشته است و همین اصح است -

مردود

بضم کسب از لفظ مزد که بمعنی ابرت است و کلمه در معنی صاحب  
 و خداوند است بحمت رفع ثقل با قبل و او را ضمیه اده و او را ساکن  
 کردند و بفتح میم که مشهور است خطاست از برهان و وزن او  
 پرزور نوشته است -

مسالت

بفتح میم و سکون و فتح همزه که بصورت الفست و فتح لام بر وزن  
 منقبتا بمعنی در خواندن آنچه که بعضی مردم ناواقف بر وزن من  
 خوانند خطاست -

مساحت

بکسیر هم چون زمین از منتخب کشف و صراح و بجاء عجم و بحر الجوه  
 و لطائف و بفتح میم خطاست -

مستتر

بضم و تاء فوقانی اول مفتوح و فوقانی دوم مکسور نپان در پرده  
 شونده و این لفظ بفتح تاء فوقانی دوم خطاست چرا که استتار  
 بمعنی در پرده شدن لازم مستعدی ظاهر است که صیغه هم مفعول از  
 لازم نمی آید -

مستلباط این لفظ غلط است بجای آن مستلبطات صحیح است که مذکور شده

مستغرق

بضم و راء مکسور غرق شونده و همه را فرار شده و تمام توانای  
 خود کاره کننده و کامل بفتح را خواندن خطاست از منتخب و  
 مزبل -

مسئله لفتح تميم و سکون سين و فتح همزه که فتنه سوم است و فتح لام  
 در خوانستن و پرسیدن چتر بر آیه که از ان پس مردم پرسند و در  
 مردم پرسیده شود و محل پرسیدن در مقدمات عقلی و نقلی این لفظ  
 لفتح اول و ثانی و فتح لام و بدون همزه نیز درست است از تخیل  
 و غیره و بعضی مردم که سکون سين و بدون همزه خوانند خطا و غلط  
 بضم تميم و سکون ثانی و فتح واو و تشدید دال بمعنی سیاه و  
 حجازا بمعنی نوشته در آنچه اول سسری نوشته است تا بار دیگر  
 آن را بصفاء و خوبی نویسد ز این لفظ ما خود از اسوا دست بر  
 وزن فعال است چرا که هر لفظی که در ان معنی لون پیدا کند اکثر از  
 باب فعال می آید چنانکه حمراء و حفره و صفراء و اسوداء و در  
 کلام الله شریف نیز لفظ مسوده از باب فعال واقع شده و از  
 بشرح هم بالماشی ظل وجه مسودا و هو گفتیم و آنچه که بعضی مسوده  
 گویند بضم تميم و فتح سين و تشدید واو خطاست چرا که  
 لفظ مسوده از باب تفعیل در کلام عرب متعمل نشده بعضی  
 محققان فرموده اند که این نیز نیز مذکور است تا نمی آید چرا که  
 مسوده به تشدید دال در کلام عرب بمعنی مطلق سیاه است  
 نه بمعنی سیاه کرده شده و نه بمعنی نوشته شده پس مسوده بضم

مسوده



بیم و تشدید داد درست باشد و فتح تبیین چنانچه سوید بمعنی نوشتن  
 که مصدر آنست در کلام اکابر و ثقات بسیار آمده اگر چه اسم  
 مفعولش در کلام عرب نیامده و آنچه بعضی مسوده گویند یعنی  
 و فتح تبیین و سکون و او غلط است و آنکه بعضی مسوده بر وزن  
 مشغله گویند آن نیز غلط است -

مشاعر

بفتح تبیم و کسیر عین جاها سے عبادت حاجیان جاہای قربانی  
 کردن جمع مشعر و آنچه مشاعر بمعنی راهها شهرت گرفته اند کاتب  
 لغات معتبره یا نموده اند مگر صحیح بجای آن مشاعر بفتح تبیم  
 و کسیر است معنی راهها جمع مشعره که هم زانسان یا خود از  
 شرح که بمعنی راه کشادن است -

مشوم

بفتح تبیم و سکون تبیین و ضم همزه و سکون و او بر وزن منقوم بمعنی  
 منخوس صحیح است چنانچه صبیغه هم مفعول است از شام بنام  
 شود که میوز لعین شد و مشوم بر وزن مفعول نیز جائز است  
 و آنچه که در لغت شهرت گرفته که مشوم است بفتح تبیم و سکون یا بر  
 تخمائی و ضم تبیین و سکون و او غلط است چنانکه صاحب لغو  
 در تعریف کلبه این معنی اشارت نموده است و صاحب معرزالغلاط  
 نیز همین تحقیق کرده و صاحب صراح نوشته که عامه مشوم گویند -

## مشوره

لفج بیم و ضم شین و سکون و اوصلح پری و کنگاش و بائیعنی بسکون  
 شین و ضم و او نیز آمده از صراح و منتخب قاموس و لفتح و او چنانکه  
 مشهور است به ثبوت نمیرسد و این جان موافق و به اول تعلیل پسند  
 نموده -

## مشاطه

لفج و تشدید شین زن شانه کش که موسی زمان را شانه کردن عروشا  
 آراکش را درن پیشه او بشد و لضم خطاست از منتخب کشف بهار عم  
 بعضی نوشته که مشاطه در استعمال فارسیان به تخفیف نیز آمده اگرچه  
 کم آمده و در عرف حال لاله را نیز گویند از حیایان و چرخ هدایت  
 طغرا گوید مشاطه زد دیگره زار طره ات ناخن عجب که عذر  
 دل و اشود باسانی -

## مشتی

لفضم و حشر سوم تا فوقانی و با کسور خواهش کننده و آرزو مند و  
 اشتها پیدا کننده غاط است چرا که این متعدی بیک مفعول است  
 و براس معنی اشتها پیدا کننده مشتوی صحیح شد مشتوی لضم فتح و شین  
 و تشدید یا کسور صیغه هم عامل است متعدی بد و مفعول بمعنی آرزو  
 و بنده یعنی اشتها پیدا کننده از تشبیه که مصدر است از تفعیل و  
 باب تفعیل از ناقص بر وزن تفعله می آید -

## مصاف

لفج بیم و تشدید فامج مصف که بفتح شین و تشدید بیم طرف است

بمعنی جای صفت زدن اگر چه معنی لفظ مصاف جاهای صفت  
زدن است لیکن مجازاً بمعنی جنگ مقام جنگ استعمال میشود  
بضم خطاست و لفظ عربی که حرف آخر آن مشدود باشد فارسیان  
به تخفیف خواندن درست باشد از حل لغات مدار و خیابان -

**مصون** لفتح میم و ضم صاد و سکون واو بر وزن مقول بمعنی نگه داشته شده

و محفوظ و کسانیکه مصنون نویسند و خوانند بر زیادت همزه میان  
صاد و واو غلط محض است زیرا که اجوف است ما خود از صون هموزن

**مصری** نسوب به مصر و آنچه که مردم نبات را مصری گویند غلط بگویی هم جلد

میگردد که سابق در ملک عرب نبات بهتر سوای مصر ازیند و غیره

نمیرد چون چسبندگی سبب خوبی مخصوص شد هم آن ملک

بیا نسبت و بدون باین نسبت هم آن چیز میگردد چنانچه نفوس چین

چینی و اسپانرستان را ترکی و کسانیکه بنهر اسانهری علی بن الفقیه

**مصطفوی** بدانکه این لفظ بر زیادت واو خطاست چرا که در لفظ مصطفی و تفضی

الف را که خامس بود حذف کرده بای نسبت آزد در نصورت

مصطفی و تفضی هر دو بیای معروف صحیح بود و مصطفوی و تفضوی

بزیادت واو خطا باشد چنانکه اکثر مقام در کلام خواص و عوام واقع است

مگر چون در تصانیف ثقات بسیار آمده است لهذا چندان محل

تغرض نیست از جار بردی در دیگر کتب رسائل -

بضم میم اول و فتح میم دوم و کسره حمله و تشدید لام که در فارسی تشدید  
لام خواندن ضرورت نیست بمعنی نیست در نحو نونده و ما چیز و سست  
از کشف و منتخب زیاده القوائد -

مضمحل

لفح اول و ظاهر جمع و تشدید نون جا های ممکن برین که طین لفظ  
جمع است مگر گاهی بمعنی واحد هم می آید چنانکه لفظ شام -

مضان

لفح و اوپاری کردن و کسره و خطاست از صراح -

معانیت

بضم میم و فتح عین شکر گاه از منتخب و مورد و لفظ خواندن خطاست  
چرا که هم طرف برای بضم آید -

معسکر

بضم میم و فتح عین مهمله که لفظیست بمعنی همراهی و هم جا دست از

مع

آمار لازم الاضفت و آنچه بعضی مردم بجای مع معه زیادت ها

نویسند خطاست مگر آنکه آن را ضمیر مذکور واحد دانند و بضم خوانند یا

بوقف منظم خوانند نه مخفی بسیجی گوید **ه** هر کس **ه** قسری **ه** مع بدر

دل در پیشین عروس دلخواه برد -

بضم میم در اصل معافی بود بر وزن منادی صیغه هم مفعول از باب

معاف

مفاعله که مصدرش معافات است بر وزن مناجات ما خود از

عفو پس در استعمال فارسیان الف از آخر معافی که مقلوبست

ازینا ساقط شده چنانکه در لفظ صافات که در اصل صافی بود بصیغه  
 هم فاعل در استعمال فارسی یا از آخر آن افتاد چنانکه از لفظ متعالی  
 که در اصل متعالی بود یا از آخر آن در حالت وقت ساقط شد پس  
 معانی لفتح میم چنانکه شهرت دارد غلط است -

معلول

چیزیکان را بعلت و بسبب های ضروری او ثابت کرده باشند  
 بمعنی بیماری خطاست زیرا که از علت که بمعنی بیماریست صیغه صفت  
 علیل می آید معلول از قاسوس در ساله ابن حارث و منتخب لیکن  
 با وصف بمعنی در کلام بعضی ثقات واقع شده -

معزیه

فتح میم و سکون عین جمله در کسر یا بر سحر یا بر سحرانی بمعنی نسوب لیده  
 بضم و نشدید را بر سحر و بدون یا بر سحرانی غلط است چه معزیه بر وزن  
 مرضی بصیغه هم مفعول از معزیه بعزیه عزار عذار لغت است  
 و استن کبسی بچیره کذافی لمنتخب و لصرح -

مقصد

فتح میم و کسر صاد و همزه حایه قصد و لفتح صاد و همزه چنانکه شهرت دارد  
 درست نباشد زیرا که قصد بقصد از ضرب بضرب آمده است کذافی لصرح  
 بضم میم و فتح قاف و فتح نون عمارتیکان را بصورت قرناس  
 ساخته باشند و قرناس بضم نون کوه و مراد از مقترنس عمارت بلند و  
 بنا سعالی از منتخب بران و بمعنی منقش و بمعنی پارچه که معماران

مقترنس

بر آن نشنیدیم و غلط است -

مقدومه

بضم میم و کسر الی مشد در پیش رونده و آنچه باره لشکر پیش فرستند  
با بیله که پیشتر گفته شود برای آسانی فهم مطالب دیگر از مدار و نمود  
و ترتیب لفتح وال مشد هم مفعول است بمعنی پیش آورده شده  
از ترتیب به تخفیف وال خطاست -

مکتب

بضم میم بمعنی قدرت و تونگری از مدار و نمود و ترتیب لفتح با بمعنی  
خطاست -

کتابخانه

اگر چه چند تحقیق این ترکیب غلط است چرا که لفظ مکتب که صیغه اسم  
فلسه را باشد بمعنی جاسه کتب است با لفظ خانه ندارد و اگر چه بعض  
اشادان سبیل تجرید شعر خود آورده اند چنانکه مرزا محمد علی صاحب  
گوید **کتابخانه** اما با آگاه از ذوق گرفتاری شوند بیکنم آزاد  
طفلان راز مکتب خانه ها - مگر اولی همین است که ازین قسم الفاظ  
اجتناب نمایند -

باب

بضم میم و فتح لام و تشدید موحده مفتوحه و بیله موحده دیگر بمعنی  
لبالب این لفظ از روی حقیقت غلط است مگر باینجه سحت دارد  
لهذا جائز باشد چرا که نظریان بوقت ظرافت الفاظ فارسی را  
بوضع الفاظ عربی تراشند چنانکه مرغن بمعنی بسیار غن

مشند در معنی تنجیر و سبب خبر و مزلف بمعنی معشوق صاحب لطف

از مزمل و غیره -

ملایزمت

لفح زائر بجهت پیوسته بودن بجای یانزد کسی از متخلف کسانیکه

بدرالجهت در لیسین محضن مجا -

ملایم

لفح اول دشمنی و کسر طایفه از تشدید می آید می آید می آید

در روزم که در ابتدا سے سلام سکون کفار بود و آنچه در بعضی کلمات

بسطه بر وزن قصیده نوشته است غلط است از فرستادن این لغت

ملایزه

بضم میم و فتح زائر بجهت گوشت پاره که اندرون حلق او بچینه می باشد

بهندی آن را کاک و کوا گویند از برهان در مدایر برای فارسیست

مکات

لفح ترک گویند و مکات مصدر میم است در اصل مموه بر وزن مفعول بود

و از متحرکات قبل آن است صحیح ساکن حرکت و او نقل کرده با قبل

دادند و او در اصل متحرک بود اکنون قبلیش مفتوح گشت آن و او

ایا لفت بدل که زنده مکات شد -

مخرج

بضم میم اول و فتح میم دوم و فتح زائر بجهت مشد و وحای مظهر جامه است

قیمتی از قسم کتان و بمعنی آفتاب از شرح دیوان قافخانه و دیگر کتب

معتبر و یافته نشده -

منشأ

لفح میم و سکون نون و فتح تیشین بجهت بیعیه همزه بصورت الف

و آنچه که مردم بعد الف که در حقیقت همزه است همزه دیگر نویسد خطا است  
 و اگر نویسد یا لامی است باید نوشت بجهت اشاره این معنی که الف است  
 همزه است بمعنی باسے پیدا شدن و جای بودن مگر در عرف بمعنی  
 سبب استعمال می شود.

منقحی

بضم میم و فتح نون و تشدید قاف مفتوح و در آخر الف بصورت یا  
 پاک کرده شده و صاف کرده شده چنانچه سویر منقحی و آمله منقحی سویر  
 میوه معروف است که در رو بسیار آید و منقحی صفت آن است یعنی  
 سویر که آن را از تخمیش پاک صاف کرده باشند و بعضی مردم که سویر  
 را منقحی گویند و از لفظ سویر غافل می شوند غلطی عظیم است.

منار

بالفتح چیرا عدان و جاسے بدن که بران چیرا غافر و زرد چیرا که این صفت  
 هم خالص است بمعنی علمی نور و مجازاً جاسے بدن را و آن گفتن و  
 شنون که از خشت یا سنگ بر یکین و شمال مسا جاسے بنا کنند شاید  
 که در زمانه قدیم بران چیرا غامی افر و ختمه باشند همین سبب آنرا  
 منار گویند و درین زمان که آن را اینار گویند زیادت یا سے  
 تخمائی غلط محض است از منزل و منتخب موکد و غیره - اشرف  
 مانند منار که این حشر بلند و چندین وجهه هزار صورت دارد -  
 منقح میم و کسر صاد و ممل جاسے برپا شدن و مجازاً بمعنی رتبه و

منصب



عمره جلیل بقدر که بر اے امر از حضور پادشاه هندوستان مقرر  
 گردد و نفتح صدا و خطاست از سوره و کشف و مزمل و از تحقیقات  
 خان آرزو چنین به تحقیق رسید که لفظ منصب که نفتح شهرت دارد  
 به تنهای ضابطه تصرف بکسر باید و این غلط عام است نه غلط  
 عوام بدانکه غلط برد و گونه است یکی غلط عام چنانکه لفظ منصب که  
 بکسر است و نفتح صدا گرفته شود چنانکه شعر او عام به لفظ لب  
 غنغب قافیه کرده اند و دیگر غلط عوام چنانکه لفظ تعینات بمعنی  
 تعیین کرده شده بطرفی و کارے و این استعمال عوام است هم کاره

منتفی الجمع

وزن جمع که بازان را جمع نتوان ساخت چنانچه وزن مفاعل و  
 مفاعیل که هر دو وزن بار دیگر جمع کرده جمع الجمع نمی خوانند بخلاف  
 دیگر اوزان جمع چنانچه کالیب جمع اکلب جمع کلب است

منعوم

بکسر ال نیست شونده و در خیابان نوشته که بعضی گویند این  
 لفظ غلط است صحیح معدوم ظاهر ازان است که انفعال قبول فعل  
 می خواهد و عدم پیچیدگی نیست که کسی آن را قبول کند صاحب  
 مزمل الا غلط نوشته که انعدم لفظ غلط است چرا که باب انفعال  
 مختص بعلاج و ثابت است که استعمال آن بسیار است

نفتح بیم و فتح نون و تشدید صا و مکره مفتوح جا سے ظاهراً شدن چیز

منصه

لهذا بلحاظ همین معنی یعنی تخت یا سر بر که عروس را بر آن نشانده جوده  
دهند و او را بردارند و دیگر ناظرین آنجا ظاهر کنند و این لفظ بکسریم نیز  
آمده و بضم میم و تشدید نون غلط است از منتخب زیارة القوائد و مؤنث  
و مدار و در صراح بکسر بر داشتن یعنی تخت و سر بر که بدان عروس  
را از دیگران ممتاز و بلند گردانند.

لفظ میم و سکون و او و کسرین هم اینک هم پیس و لفتح بین غلط است  
از کشف و مؤنث و صراح و موسم بضم میم و فتح همزه که بصورت دوشه  
بین هم نشد و مفتوح معنی هم کرده شد.

موسم

لفظ موسمی بضم میم و او معروف و لفتح بیهم دوم بر وزن موسمی صیغه  
هم مفعول است از ایما پس موسمی ایله یکا کرده شده بسوسه از  
کسایتیکه بود مجهول و کسر ثانی و یاسه معروف خوانند غلط است  
از مزمل و دیگر کتب صرف.

موسمی ایله

لفظ اول و سوم یای موحده گیر نگاه و هم از جمع آنست از لفظ  
بضم خطاست.

موسم

لفظ میم و کسر نامزد همناک که خوف و هم از بار دوم مردم از فرسند  
از منتخب شارح فاضل نیز در شرح گلستان نوشته که همیب بفتح میم  
مثل بیج است و بضم میم که شمشیر گرفته خطاست چرا که باب

همیب

همار

میرزا

بیتسر

افعال ازین باده استعمال نشده است صاحب غیاث گوید که از  
 بیت که مصدر لازم است **بیب** لفتح میم صیغه هم مفعول بدون  
 تقدیر حرف جر درست نباشد پس **بیب** در حقیقت **بیب منه** است  
 بمعنی نرسیده شده از و از صراح و قافوس نیز نمونند و فتح میم است  
 بکسیر حوبی که چاک که در پی استنتر کند در سیمان بدان بندند  
 و در عرف بمعنی سیمانیکه بدان چوب بنارند از منزل پنجوب در  
 برهان لفتح نیست و بضم میم خطا است -

بیای معروفت بیشتر از لقب شهزادگان بود و حالا بر سر ازادگان  
 استعمال کنند و در ایران بر سادات طلاق نمایند غالباً در اصل  
 امیرزاد که الف آن از کثرت استعمال عادت شده چنانچه در بود  
 بولهب معنی تیرگی است آن امیرزاده شد برین تقدیر مرزا بجزف بخت  
 چنانکه مشهور است درست نباشد بلکه بعضی استادان آورده اند چنان  
 عبد الزراف فیاض گوید **ه** بدین دلیل که مرزا سعید ماتنها **ه**  
 چه خوب کرد که فیاض رفت از دل **ه** و نیز یکی از شعر گفته **ه**  
 مرزا همه وقت جامه تزاری نیست پیوسته سپهر بر سر ماری نیست  
 از بهار تخم و چرخ عبادت -

بضم میم و فتح با و تشدید سین جمله مفتوح آسان کرده شده هم مفعول

از تیسر خود از سه رقص که بمعنی آسانیت و کسانیکه بمعنی نفی میم خوانند  
غلط است در نفی میم و سکون یا و کسرین قمار با تخطن از انتخاب کشف  
و صراح -

میثوم

با لفتح این لفظ غلط است صحیح مشوم لفتح میم و سکون شین است و  
تفصیلش در فصل میم مع اشبین مرقوم است در اینجا باید دید -

# باب نون

تامراو

این غلط است صحیح بمراد از مزیل مگر از بهار عم مستفاد می شود  
که اگر چه این لفظ خلاف قاعده است لیکن نظایرش بسیار است  
جائز بشر چنانچه نامید و ناسپاس - وغیره

ناگوار

بضم کاف فارسی بدرزه و بدو آئینه و طبیعت ناخوش آینه و ناها هم در  
نفی کاف فارسی خطاست از برهان -

ناوان

نفی اول معنی معروف کسانیکه نا بدان خوانند غلط است از غیبات  
لا اعلان و لا بدو بالضرور از برهان و بمعنی عاجزی و براسه بمعنی  
لا چار گفتن صحیح نباشد چرا که چار کلمه فارسیست مخفف پس نفی  
آن بلفظ لا که کلمه عربی است درست است -

ناچار

این لفظ بسین و صاد بحد و وضع صحیح از بحر الجوه و منتخب کشف -

ناسور

## ناتوان

به طاقت و این خلایق قیاس است بی توان باید اگر گوی مختف ناتوان است  
 ظاهر این قسم تخفیف درست نباشد چرا که اینها که افاده فاعلیت کنند  
 حذف نتوان کرد از چرخ هدایت و صاحب بحار عم نوشته که این  
 چند لفظ بر عکس قاعده مستعمل است چنانکه نامید و نامیاس و ناتوان  
 و نامراد و نام کام سعی فرماید **اسمیه** است پرستندگان مخصوص را  
 که نامی زنگر در آستانه - و این چنین خلایق قاعده در کلام سازند  
 بسیار است -

نبوت  
نحوت

بضمین و تشدید و او خبر دادن و پیغمبری و لفتح نون خطاست -  
 بضمین از تنجیب کشف و لفتح نون خطاست -

## پنجیر

بالفتح و جمع فارسی شکار کردن و شکار کرده شده و جانور سخاری مثل  
 آهو و غیره و شکارگاه از بریان و بحار عم و منزل و بحیر عربی خطاست  
 بکسر نون و فتح و او و نام فوقانی زبان این جمع امرأه است  
 خلایق قیاس از صراح -

## نوت

لفتح اول و سکون ثانی و همزه و اینک یعنی خط مستقیم خط کج منحنی  
 نویسد میاست و اگر بالفرض نویسد بالای خط مستقیم نویسد  
 تا اشارت شود که خط مستقیم در اینجا الف نیست بلکه همزه است و  
 این لفظ را بر وزن مسرلسه گفتن غلط است و بصورت نشسته

## نشار

نوشتن هم غلط است معنی آفریدن و پدید آوردن و مجازاً  
بمعنی جهان و عالم مستعمل می شود.

نشاط

نشاط یعنی خوشی و نشاط دانی و کسری یعنی غلطی و کسری جمع  
که بمعنی نشاط دمان باشد چنانکه کرم جمع کرم از کشف و کشف  
بکار بجز او و بکار بجم و سود و مزیل و صحاح -

نشائین

بالفتح و نون و تاء همزه مفتوحه بصورت الف و اچیز بالالف  
خط مستقیم طلیح و معنی نوشتمه بیشتر و اشارت است بر اینکه  
الف نیست بلکه همزه است غرض که لفظ نشائین بر وزن کعبین  
و فرقین است و آنکه بعضی مردم بر وزن امین گویند محض  
غلط است معنی نشائین دنیا و آخرت است -

نشو

نشو نون و سکون شین معجمه پیداشدن و گاهی بمعنی ریو  
و بالبدین است و نشو و نما بگرد و لفظ نشو نون است و کسایتکه  
لفظ نما را بضم نون خوانند غلط خوانند -

نشاسته

نشو نون و سکون شین معجمه پیداشدن و گاهی بمعنی ریو  
و بالبدین است و نشو و نما بگرد و لفظ نشو نون است و کسایتکه  
لفظ نما را بضم نون خوانند غلط خوانند -

نشسته

نشسته نون و سکون شین معجمه پیداشدن و گاهی بمعنی ریو  
و بالبدین است و نشو و نما بگرد و لفظ نشو نون است و کسایتکه  
لفظ نما را بضم نون خوانند غلط خوانند -

کساینکه براسے این معنی نشاء بالف و همزه نویند غلط است  
از غیبات -

**نقصت** همزه حشر اول مفتوح و اول نصاب از صراح و منتخب بکسر  
اول و سکون ثانی غلط چنانکه مشهور است -

**نصرت** بضم یاری کردن و یاری دادن و با لفتح خطاست از کشف  
و منتخب بجهار عجم -

**نطی** این لفظ بنون و طاسے مملکه و تحتانی که بنام دوزخ شهرت  
دارد غلط است و به لام و طای جمع مفتوح و الف تنصو و زنج صحیح است

**نضرن** بالکسر فتح دعای بداز بریان -  
**نقاب** بکسر رده که بر رخ آویزند یا بر چیز نفیس اندازند و لفتح نون بی

خطاست و با لفتح و تشدید قاف سورخ کننده و نقب کننده  
از منتخب و صراح و مدار و موند و بجهار عجم -

**نقص** با لفتح و صاد مملکه کمی و کم شدن و کم کردن و بضم چنانکه مشهور شده  
خطاست از صراح و مزیل و منتخب کشف و بهما بر عجم و میر نورالدین

در شرح گلستان نوشته که نقص با لفتح متعین است و نقصان لازم  
بکسر اول جمع نقطه و بضم نون محض خطاست چرا که وزن فعال

**نقاط** بضم از اوزان جمع نیست از کشف و بجهار عجم و منتخب -

نقل

بالفتح و سکون قاف از جای بیجا سب بردن و از جای بجای  
 رفتن از لٹائفت و منتخب در بحر الجوه و منتخب نوشته که آنچه  
 بعد شرب از قسم ترش و مکین و کباب غیره خوردن را نقل بضم  
 گویند و در قاموس و مزمل نوشته که بمعنی لفتح نون صحیح است  
 و بضم نون چنانکه در عالم مشهور شده غلط است و در صراح نوشته  
 که نقل بالفتح از جای بیجا بردن و بضم ما ینقل بلکه علی  
 الشراب -

تفاوت  
نقصانی

بضم نون برگزیده و خلاصه از صراح و منتخب مزمل و لفتح خطا است  
 بمعنی نقصان درین لفظ یا نه سخنانی در آخر یاد است چنانچه  
 در سلامتی و خلاصی و غیره همچنین رشیدانی نیز یاد است  
 از بیابان -

تیکسا

بکسیرین و کاف فارسی و یا سبجهول و بین جمله نام  
 مطربے که نوکر خسرو پریز بود از مدار و کشف و برهان  
 و ابراهیمی و همانگیری و مؤدود صاحب غیبات گوید که اگر چه  
 لغت بای مجہول نوشته اند مگر هر گاه که معروف خوانده  
 شود فصیح سے نماید و مجہول را معروف خواندن جایز است

تکات

بکسر جمع نکته از منتخب مدار و جہار عم و مزمل و بضم محض  
 خطا



چرا وزن فعال بضم ازوزان جمع نیست۔

نکته

بفتح اول و سکون کاف عربی بوسه خوش و بوی دها  
از منتخب صراح و بکاف فارسی محض غلط چرا که کاف فارسی

در الفاظ عربی نمی آید و در آخر کلماتی که فوقانی با قبلی  
مفتوح در فارسی نمی آید بلکه نو از تفریس گفته شود صائب

گوید **ز** بزرگ نکته گل پیش می شود رسوا **ز** نهفته  
کنز پرده تجاب کجا۔

بافتح بالبدین و افزایش و بدین شدن از کشت و موند منتخب  
صرح و بضم نون خطاست۔

نما

بضمین و ذال معجم و جیم معرب نمونه از مزید از جاسه دیگر  
معلوم شد که معرب نموده است نه معرب نمونه فافهم و تامل

نمونه

بفتح اول و کثرانی هاشناسی و ناشناسگی یعنی ضد معرفه و سکون  
کاف خطاست از منتخب و کشت۔

نکره

بضم نون و کسر او و باسه مجهول خبر خوش از جمانگیری و بران  
و طایفت و در بهار عجم و طایفت بفتح نون و بیای مجهول آنچه

نوید

در مردم بختین مشهور شده خطاست۔

بضم و فتح اول چسبیز شد بطور رسن که بدان چارپای بنده

نوار